



گفت‌وگوی «جوان» با جانباز عبدالخالق محمدی بیسیم‌چی شهید کاوه

جنازه افسر بعثی، من را از اسارت نجات داد!



جانباز محمدی نفر دوم از راست، غروب کشور

در عملیات رمضان که شاهد ایثارگری رزمندگان در میدان بودیم، چند سال داشتید؟

سال ۶۱ زمانی که ۲۰ سال داشتم برای اولین بار به جبهه رفتم و در عملیات رمضان شرکت کردم. عملیات رمضان در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۶۱ قدس آغاز شد. قبیل از اینکه به خاطره میدان مین بپردازم، ذکر این نکته ضروری است که در طول دفاع‌مقدس هیچ قصدی برای رفتن روی میدان مین وجود نداشت، اما در برخی از شرایط به ناچار باید افرادی خود را فدا می‌کردند تا جان تعداد زیادی از هم‌زمان‌شان را نجات بدهند. مثل آن شب در عملیات رمضان که محور لو رفته بود و با توجه به تجمع چند گروهان در پشت میدان مین، بعثی‌ها منور می‌زدند و با رگبار گلوله از ما تلفات می‌گرفتند. هر لحظه تلفات بیشتر می‌شد و باید سریع از میدان مین عبور می‌کردیم. چند سال پیش از عملیات رمضان عکس معروفی منتشر شد که بیکر تعدادی از رزمنده‌ها در میدان مین به شهادت رسیده بودند. این عکس منسوب به آن شب است و من هم جزو داوطلبان رای رفتن روی میدان مین بودم، اما آن قدر داوطلب زیاد بود که نوبت به ما نرسید. وقتی که به اول میدان مین رسیدیم، چیزی که در ذهنم مانده بود، تصویر منورزدن عراقی‌ها و تیربارهای شان که مرتب شلیک می‌کردند. آقای امامی نامی در گروهان سمت چپ ما بود. ۱۴ گلوله به او اصابت کرد، وقتی داشتیم از میدان مین عبور می‌کردیم، یکی از بچه‌ها روی میدان مین رفت و دو پا و یک دستش قطع شد. به جای آه و ناله گفت برادر! این طرف مین است از این طرف نیا و از طرف دیگر برو. به جای ناله و فریاد ما را به سستی هدایت کرد که مین خنثی شده بود. انسان باید به چه درجه‌ای رسیده باشد که خون از دست و پایش فواره بزند، اما به فکر خودش نباشد و به فکر هم‌زمش باشد که روی میدان مین نرود؛ آن شب ۱۲۰ تا ۲۵ نفر در میدان مین به شهادت رسیدند.

از صحنه‌هایی بگویید که آن شب در میدان مین دیدید؟

بچه‌ها غلت می‌زدند تا روی مین بروند، مین که منفجر می‌شد نفر بعدی می‌رفت و این روند ادامه پیدا می‌کرد. می‌خواستیم بعد از خنثی شدن مین‌ها، پاسگاه شراهانی را بگیریم. تا رسیدیم به سیم خساردار، دیدیم سیم خاردار جمع نشده است. یک ناهماهنگی آن شب ایجاد شده بود. باز تعدادی از رزمنده‌ها ناچار شدند روی سیم خاردار دراز بکشند تا باقی عبور کنند. زمانی که به کانال اول دشمن رسیدیم، نزدیک سه، چهار متر عمق داشت. ناغافل پرت شدم داخل این کانال و از آن پایین دیدم که بعثی‌ها چه کانال عمیق و پهنی حفر کرده‌اند. برای عبور از این کانال باید ابتدا داخلش می‌رفتیم و بعد بچه‌ها روی شانه‌های هم می‌ایستادند و نردبانی برای بالا رفتن در سست می‌کردند. نهایتاً با عبور از کانال به دژ دشمن رسیدیم و آنجا جنگ تن به تن رخ داد. در انتای نبرد با دشمن آنقدر از دو طرف تلفات گرفته شده بود که هر جا پا می‌گذاشتیم به تن یکی از شهدای خودمان یا جنازه یکی از نیروهای دشمن برخورد می‌کردیم.

در همین عملیات رمضان موانع مثلی شکل دشمن وجود داشت که عبور از آنها بسیار دشوار بود. شما هم شاهد این مثلی‌ها بودید؟

بله. وقتی که از دژ رد شدیم، رسیدیم به مثلی‌ها که نزدیک پالاشگاه پتروشیمی بصره بود. زمانی که به مثلی‌ها رسیدیم متأسفانه نداشتن آموزش کافی و همچنین شهادت و مجروحیت نیروهای اطلاعات- عملیات که ما را راهنمایی و هدایت می‌کردند، نمی‌دانستیم دشمن از کدام طرف به سمت ما شلیک می‌کند. ما از یک ضلع سنگرهای مثلی دشمن ورود می‌کردیم و بعد عراقی‌ها می‌آمدند و راه ورود ما را می‌بستند. بعد از سه طرف یا همان سه ضلع مثلث به سمت ما شلیک می‌کردند. به رغم همه این مشکلات، شب اول موفق شدیم خط دشمن را بشکنیم و تا نزدیک پتروشیمی برویم، اما تا به آنجا برسیم تلفات زیادی داده بودیم. با نیروهای باقیمانده در داخل دژ پناه گرفتیم تا خودمان را آماده پانک نیروهای دشمن بکنیم. روز بعد من دچار موج گرفتگی شدم و ناخواسته به سمت نیروهای دشمن رفتم. در راه پایم به چیزی گیر کرد و در همین لحظه سایر بچه‌ها آمدند و من را برگرداندند. خوب که نگاه کردم متوجه شدم پایم به شکم یک جنازه عراقی که در حال متلاشی شدن بود، فرو رفته است. در واقع جنازه آن بعثی من را از اسیر شدن از سوی دشمن نجات داد! نهایتاً عملیات رمضان با عدم‌الفتح روبه‌رو شد و ما مجبور به برگشت به خطوط خودمان شدیم.

جانباز عبدالخالق محمدی در جبهه های دفاع مقدس



وقتی داشتیم از میدان مین عبور می‌کردیم، یکی از بچه‌ها روی میدان مین رفت و دو پا و یک دستش قطع شد. به جای آه و ناله گفت برادر! این طرف مین است از این طرف نیا. از طرف دیگر برو. به جای ناله و فریاد ما را به سستی هدایت کرد که مین خنثی شده بود

زینب محمودی عالمی

در مصاحبه‌ای که با جانباز عبدالکریم محمدی داشتیم عنوان کردند سه برادر هم‌زمان در جبهه بودند. یکی از برادرانش به نام سیدعبدالخالق محمدی جانباز ۴۵۰۵ صد است که در جبهه‌های غرب کشور بیسیم‌چی و یژه شهید محمود کاوه بود. او به همراه برادرانش عبدالکریم و عبدالرازق که بیسیم‌چی فرمانده گردان بازرها بود، ماه‌ها در جبهه‌ها ماندند و هر کدام نشانی از زخم‌های جنگ تحمیلی و فداکاری از وطن بر جان‌شان دارند. جانباز عبدالخالق محمدی از جمله شاهدان واقعه‌ای در عملیات رمضان است که طی آن تعدادی از رزمنده‌ها ناچار می‌شوند روی میدان مین بروند تا معبری برای عبور دیگر رزمنده‌ها باز شود. عبدالخالق هم جزو داوطلبان بود، اما نوبت به او نمی‌رسد و نهایتاً همراه دیگر رزمنده‌ها به عملیات رمضان ادامه می‌دهد. در گفت‌وگو با این جانباز دفاع‌مقدس مروری به خاطراتش از همراهی باشهید کاوه و حضور در مناطق عملیاتی دفاع‌مقدس داشتیم.

چطور شد که بیسیم‌چی شهید کاوه شدید؟

بعد از عملیات رمضان که به تیپ ویژه شهدا رفتم، این تیپ در غرب کشور حضور داشت. من آنجا به واحد مخابرات رفتم. در مخابرات تصدای از بچه‌ها را برای واحد ویژه انتخاب کردند. این واحد ویژه مخابرات مستقیماً زیر نظر شهید کاوه بود. تعداد بیسیم‌چی‌ها ۱۴ یا ۱۶ نفر بودیم. من بیسیم‌چی ویژه شهید کاوه شدم و تا مدتی دائماً دوشادوش ایشان بودم تا اینکه در یک عملیات شناسایی روی میدان مین رفتم و یکی از پایهایم قطع شد. مدتی از جبهه‌ها دور بودم و بعد دوباره به جبهه برگشتم و دو، سه بار دیگر اعزام گرفتم.

از شهید کاوه چه خاطراتی دارید؟

سال ۶۲ و ۶۳ در غرب کشور همراه شهید کاوه بودم. ایشان یک فرمانده چند بعدی بودند. باید او را در چند وجه دیده، شخصیتش، مدیریتش، هوش و شجاعتش و... یکی از خصوصیات بارز شهید کاوه این بود که ابتدا خودش جلو می‌رفت و بعد نیروها پشت سرش حرکت می‌کردند.

در چه عملیاتی همراه شهید کاوه بودید؟

عملیات متعددی کنار ایشان بودم. در یک عملیات که در خاک عراق بود، چند روستا تحت تسلط ضدانقلاب قرار داشت. وقتی حرکت کردیم با بچه‌های اطلاعات- عملیات و شهید کاوه ۱۰-۱۲ نفری می‌شدیم. از نیروها مقداری جلو افتادیم، چراکه راه کوهستانی و سخت بود و عمده بچه‌ها نمی‌توانستند پا به پای کاوه بیایند. همیشه

داشت خوابم می‌برد که سرم را روی شکم شهید کاوه گذاشتم! از خستگی ناانداشتم و خوابم برد. بعدها بچه‌ها گفتند وقتی می‌خواستیم تورا بیدار کنیم، شهید کاوه گفته بود خسته است بگذار ید بخوابد. او فرمانده بود و من بیسیم‌چی او. خود شهید بعد از کمی استراحت بیدار شده بود، اما اجازه نداد من را بیدار کنند

نفر اول شهید کاوه بود. در یک جایی زیر رگبار گلوله‌های دشمن قرار و پشت سنگری پناه گرفتیم. درگیری شد. در طی عملیات ۴۸ ساعت بی‌خوابی، گرسنگی و تشنگی شدید داشتیم. یک لحظه دیدم ضدانقلاب که بالا بودند کل آتش را روی من که بیسیم داشتم، ریختند. آنقدر گرد و خاک ایجاد شده بود که جلوی خودم را نمی‌دیدم. مجبور شدم از بالای کوه پایین بیایم. از پایین دوباره از شیار کوه خودم را به شهید کاوه رساندم. همگی از تشنگی و گرسنگی ضعف کرده بودیم. شهید کاوه گیاه ریواس به من داد. گفت بخور لبا‌هایت خشک شده است. دوباره درگیری شروع شد و نهایتاً تلفات را گرفتیم. قله به قله تصرف کردیم. شب سوم و چهارم آب و نان نداشتیم. در آن دوران اغلب روستاها از سوی دموکرات، کومله و نیروهای مجاهدین خلق تصرف شده بود. هر کدام یک روستا را تصرف کرده و پایگاه زده بودند. ما در حرکتی که همراه شهید کاوه آغاز کرده بودیم، توانستیم چند منطقه را از دست ضدانقلاب آزاد کنیم و سه عملیات متوالی موفق داشتیم. یادم است یک فرمانده ارشد ضدانقلاب به نام «مهاجر» تسلیم شده بود، با راهنمایی او دیگر پایگاه‌ها و مقر ضدانقلاب را شناسایی کردیم و همچنان به عملیات ادامه دادیم. به مناطقی رفتم که وسایل نقلیه نمی‌توانست جلوتر برود. شهید کاوه خیلی خسته شده بود و در خواب می‌گفت: آب آب! من کنارش بودم و از شدت خستگی سر روی سنگ گذاشته بودم. داشت خوابم می‌برد که سرم را روی شکم شهید کاوه گذاشتم! از خستگی ناانداشتم و خوابم برد. بعدها بچه‌ها گفتند وقتی می‌خواستیم تورا بیدار کنیم، شهید کاوه گفته بود، خسته است، بگذار ید بخوابد. او فرمانده بود و من بیسیم‌چی او. خود شهید بعد از کمی استراحت بیدار شده بود، اما اجازه نداده بود من را بیدار کنند.

زمان شهادت شهید کاوه کنارش بودید؟

زمانی که ایشان به شهادت رسید، من مجروح شده بودم و در منطقه حضور نداشتم. شهید کاوه نقش پررنگی در شکست ضدانقلاب در کردستان داشت. هر جایی که پایگاه ضدانقلاب بود، شناسایی می‌شد و می‌رفتیم عملیات انجام می‌دادیم. از پناه گرفته تا پیرانشهر، مرز ترکیه، حسلو، سلطانی، زندان دوله تو و... خیلی جاها عملیات کردیم و مناطقی را از لوٹ وجود ضدانقلاب پاک کردیم. بعد از شهادت کاوه، بار دیگر به کردستان رفتم و بعد به جبهه جنوب رفتم و در تپ فتح حضور داشتم.

تقویم جنگ

نگاهی به عملیات «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» در اواخر خرداد ۱۳۶۰

عملیاتی که یگان زرهی سپاه را پایه‌گذاری کرد

■ **علیرضا محمدی**

در اواخر خرداد ۱۳۶۰، در حالی که به تازگی خبر رسیده بود، بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا خلع شده است، یک عملیات در جبهه جنوب انجام گرفت که در لحظات آخر نام آن تغییر کرد و به عملیات «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» نام‌گذاری شد. این تغییر نام نشان می‌داد که رزمندگان حاضر در جبهه‌ها تا چه میزان از برکناری بنی‌صدر خوشحال بودند و از اینکه حضرت امام فرماندهی کل قوا را بر عهده گرفته‌اند، رضایت داشتند.

■ **برکناری بنی‌صدر**

حضرت امام فرمان عزل بنی‌صدر را روز ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ صادر کردند. درست در همان زمان کیلومترها آنطرف‌تر و در جبهه‌های جنوب، چند ماهی می‌شد که برای انجام یک عملیات در منطقه شرق کارون و جنوب دارخوین طرح‌ریزی می‌شد. درست در لحظه‌ای که قرار بود رزمندگان عملیات خود را در بامداد ۲۱ خرداد آغاز کنند، خبر عزل بنی‌صدر باعث شد تا نام این عملیات را تغییر دهند و به «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» نامیده شود.

■ **فرماندهی خرازی**

در آن زمان حاج‌حسین خرازی و نیروهایش در محور دارخوین خط تشکیل داده بودند. همین نیروها، اندکی بعد تیپ ۱۴ امام‌حسین(ع) را تشکیل دادند. وقتی که عملیات فرمانده کل قوا با طراحی رحیم صفوی و حسن باقری مقدمه چینی شد،

شهید خرازی فرمانده عملیاتی عملیات بود



بود، موقعیت نیروهای ایرانی تثبیت شد و رزمندگان توانستند پانک‌های دشمن را دفع کنند. سپس نیروهای مهندسی جنگ جهاد برای اولین‌بار و هم‌زمان با ضدحمله دشمن، نیروهای جهاد سازندگی برای پدافند از منطقه تصرف‌شده، شبانه سه کیلومتر خاخریز احداث کردند.

■ **اهمیت دارخوین**

دارخوین در مجاورت آبادان یک منطقه مهم برای ارتش بعث عراق محسوب می‌شد. بنابراین آنها یک تیپ کامل با نیروی هزار و ۴۰۰ نفره همچنین ۵۰۰ نیروی مخصوص به همراه ۶۵ تانک و نفربر در این منطقه کوچک مستقر کرده بودند، اما رزمندگان توانستند با پشتیبانی توپخانه ارتش، با پیشروی ۲هزارمتری در مواضع دشمن، ۲۵۰ نفر را به اسارت گرفتند و ۱۲ تانک و سه نفربر به همراه سه گردان عراق را منهدم کرده و ۲۰۰ نفر از نیروهای دشمن را کشته و مجروح سازند. در همین عملیات ۱۵ تانک و نفربر دشمن به غنیمت گرفته شد که سنگ بنای یگان زرهی سپاه را پایه‌گذاری کرد. هرچند که در این عملیات حدود ۱۰۰ نفر از رزمندگان اصفهانی و قعی نیز به شهادت رسیدند. «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» یک عملیات موفقیت‌آمیز بود که منجر به آزادی حدود چهار کیلومتر مربع از مناطق استراتژیک جنوب کشور شد.

فرماندهی میدانی عملیات بر عهده شهید حسین خرازی گذاشته شد. او به همراه ۲۵۰ نفر از رزمندگان سپاهی و بسیجی که یک اتشبار توپخانه از ارتش آنان را پشتیبانی می‌کرد و یک گروهان تانک از گردان ۲۱۴ لشکر ۷۷ پیاده ارتش به‌عنوان نیروی احتیاط برای شان در نظر گرفته شده، وارد این عملیات شد.

■ **گروهان ۶۹ نفره**

قرار شده بود سه گروهان در این عملیات شرکت کنند. هر گروهان سه دسته ۲۳ نفره داشت که مجموع آنها یک گروهان ۶۹ نفره و نهایتاً یک گردان کامل را تشکیل می‌داد که به احتساب نیروهای



در سال ۱۳۶۰ حاج‌حسین خرازی و نیروهایش در محور دارخوین خط تشکیل داده بودند. همین نیروها، اندکی بعد تیپ ۱۴ امام‌حسین(ع) را به فرماندهی شهید خرازی تشکیل دادند، وقتی که عملیات فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا با طراحی رحیم صفوی و حسن باقری مقدمه چینی شد، فرماندهی میدانی عملیات بر عهده شهید حسین خرازی گذاشته شد

		۲			۹
	۴	۵	۹		
۹		۲	۴		۱
				۸	۲
				۴	
	۷	۱			
			۶		۷
			۳	۴	
۸	۵				
			۲	۶	۸

۸	۷	۶	۷	۱	۷	۷	۸
۷	۷	۷	۷	۸	۶	۷	۷
۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۸
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌رسم فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

➡ **پاسخ جدول شماره ۷۳۲۸**

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۲۹

از راست به چپ

۱- شعاری که از نمادهای دوران انقلاب اسلامی تبدیل شده است - آگهی کوتاه تلویزیونی ■ ۲- کلیم‌الله - تازه - راه پریچ خم در کوه ■ ۳- قایق تفریحی - مشتاق - در خود فرو رفته - امر به یافتن ■ ۴- همراه مرد - بوی خوش - بیماری - دفتری - تکرار حرفی ■ ۵- دریچه اطمینان - ضد عفونی شده ■ ۶- نقطه سیاه روی صورت - زهر آلود - رایحه ■ ۷- دریا - دریا مغاصل - توهین کننده ■ ۸- اثر و نشانه کم از هر چیز - صدای فرو ریختن - پناهه جویی - مسافر خانه مجلل ■ ۹- بهره و نصیب - نوعی شیرینی خشک و ترد - از ضمائر ■ ۱۰- از ادات پرسش - از مزه‌ها - بامداد ■ ۱۱- ایجاد در دسر برای کسی - همکاری ■ ۱۲- حرف صریح - اهل کشور عجایب - کوتاه قد - شماش ■ ۱۳- اسباب ماهیگیری - فرد و شخص - چکاندن اسلحه - کجی پا ■ ۱۴- جهان و روزگار - ضربه به صورت - بحر ■ ۱۵- بیم - برنامه انجام امور

از بالا به پایین

۱- ارز ارز مالیاتی - پرچم - ماشین حساب کلاسیک ■ ۲- بیعانه و پیش‌پرداخت - آلت نشانه‌روی در تفنگ - جای بی آب و علف ■ ۳- می زده - برادر عرب - رفیق و انیس - ول ■ ۴- تکرار حرف آخر - جایی که سایه باشد - نو - سنگ خرد کنی ■ ۵- گفت‌وگو کردن - آدمک جلوی بوتیک ■ ۶- آبرو و اعتبار - حاجت - گمان و تخمین ■ ۷- ویرایش متن - واحد تنیس - سبز تند - جاشنی سالاد ■ ۸- رود رنگی - بیسواد - ابزار دآوری - جنازه ■ ۹- سلطه و نفوذ - فرومایه و بخیل - ناشنوا - کرم خون آشام ■ ۱۰- لقبی اشرافی در اروپا - فهرست غذا - سیف ■ ۱۱- شرح و تفسیر یک اتفاق - راسته بازار بزرگ ■ ۱۲- خیس - نوعی خورششت - خاندان - شکم ■ ۱۳- دستی - ترشی مخلوط - تراشیدن - مقابل اصل ■ ۱۴- کمربند مسیحیان - عزا - آموزش دادن ■ ۱۵- زعامت - سرهنگ خارجی - بسیار دروغگو